بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و ششم\_1 خرداد 1400

[ادامۀ تبیین مختار در فروع اصول الدین]

نتیجه ایی که دیروز گرفتیم این شد که در امور اعتقادی، آن چه به نام ظن نامیده میشود، که در کمتر از اطمینان و علم عرفی هست، به تنهایی حجیت ندارد، مگر از باب تراکم ظنون و تجمیع شواهد و قرائن مفید ظن که مجموعا انسان را به یقین عادی و عرفی و اطمینان می رساند، اگر در فروع الاصول نتوانستیم به این اطمینان برسیم، حق اعتقاد و اذعان و اقرار به حقانیت، مستندا به ظنون غیر متراکمه نداریم، و در چنین جایی وظیفۀ ما، توقف است، نه جحد و انکار، و نه اذعان و اقرار و اعتقاد. این از یک سو

از سوی دیگر تحصیل چنین علمی، آن هم با چنین شیوه ایی، اعنی تراکم الظنون، از عهدۀ هر کسی بر نمی آید، و طبیعتا فتوا به لزوم تحصیل علم در فروع اعتقادات، آن هم علمی بر خواستۀ از استدلال و نظر، از عهدۀ همۀ مردم بر نمی آید، لذا نمی توان فتوا به لزوم تحصیل چنین علمی داد، برای همگان. بله در حد وجوب کفایی تا حدی که شبه ها پاسخ داده شود، دفاع از مکتب اعتقادی ما صورت بگیرد، تاکسانی که شبهه و سؤالی دارند به متخصص مراجعه کنند، و از او پرسش نمیاند، لازم است، اما این که همۀ مردم چنین وظیفه ایی را داشته باشند، آن گونه که از ظاهر برخی از عبارات متکلمین استفاده می شود، لازم نیست. آنچه بر مردم عادی لازم است این که اگر شبهه و سؤال جدی برای آنها حاصل شد، رجوع به متخصص کنند. بله اگر تعداد متخصصین به حد کفایت نبود، و اگر شخصی توانایی غور در مسائل کلامیه را داشت، **یجب علیه تحصیل علم الکلام، و النظر فیه و الاجتهاد فیه**، چون به حد وجوب عینی رسیده است.

اما اگر کسی ذوق علمی داشت، اما نه در مسائل عقلانی و کلامی، آیا می توان گفت، بر او هم واجب است؟ کسی که دل به یک مطلب نمی تواند بدهد، و اگر فرا بگیرد، عمیق نخواهد بود، چه بسا ضرر این انسان بیش از نفع او خواهد بود، لذا نمی توان بدون در نظر گرفتن استعداد و ذوق مسائل عقلانی و کلامی داشتن تحصیل علم را در شرائط ضروری هم بر چنین شخصی واجب عینی دانست. این هم از سوی دیگر.

اما آنچه وظیفۀ عامۀ مردم است، در مرحلۀ اسلام نخستین، صرف اظهار شهادتین است و بس و در مرحلۀ ایمان نخستین که پله های اول ایمان است، اقرار به حقانیت ما جاء به النبی به صورت سر بسته کافی است، این که یک به یک ما جاء به النبی را بشمریم، لازم نیست، این که بگوییم باید بگوید معاد جسمانی است، باید بگوید حساب و کتاب و میزان و صراطی هست، لزومی به بیان تفاصیل حتی در این حد برای ورود به محوطۀ ایمان به معناه العام در اولین مراتب نیست، همین که به صداقت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم پی برد، همین که با زبان قال و حال گفت **اشهد ان ما جاء به النبی حق لا ریب فیه**، کافی است که او را مؤمن به معنای عام هم بنامیم.

طبیعتا هرچه معرفت او از یک سوء، محبت او از سوی دیگر، واطاعت او از سوی سوم، بیشتر شد، این ایمان به معناه العام تقویت می­شود، ان ها در ازدیاد ایمان به معناه العام مدخلیت دارد، و الّا هر کسی که سر بسته و فی الجمله معتقد باشد، ما جاء به النبی حق، و لو تفاصیل را نداند و نگوید، ما این را کافی در تحقق ایمان به معناه العام می دانیم، و آنچه متکلمین، بیان کرده اند که تحصیل علم در آن تفاصیل لازم است، این ها شرط تحقق اسلام که قطعا نیست، شرط تحقق ایمان به معناه العام هم نیست.

اما آنچه شرط تحقق ایمان به معناه الخاص یعنی شیعۀ اثنی عشری است، همین که به صورت فی الجمله بداند، 12 نور پاک و نیّر تابناک، رهبری خلق رار پس از نبی خاتم به عهده دارند، و مفترض الطاعة هستند، همین مقدار کافی است که او را شیعه بدانیم و بقیۀ امور از جمله صفات و ویژه های ایمان من جمله علم وسیع امام، عصمت امام به آن معنای گسترده، اینها در ازدیاد ایمان به معناه الخاص مدخلیت داد و الا همین اعتقاد به مفترض الطاعة بودن که در درون آن عصمت حداقلی هم نهفته است، کافی است، این هم شرط ایمان به معناه الخاص.

بله آنچه که ما گفتیم عدم لزوم علم است در مواردی و الّا بحث انکار جداست، در مورد انکار قبلا مفصلا بحث کرده­اییم که یک انکار برخواستۀ از لجاجت عالمانه است، می داند حقانیت را، و در عین حال یک ضروری را منکر می شود، این موجب حصول کفر است ولی بحث نجاست باز مخلوط نشود، معنای حکم به کفر در جحد لجوجانه و عالمانه، حکم به نجاست است، بحث نجاست را مستقلا مطرح کردیم. این یک انکار.

انکار دوم در مقابل این انکار اول است، کسی است که چیزی نمی داند و نمی فهمد ولی چون در ذهنش بعید بوده است، ضروری را منکر شده است، این انکار ضروری به نظر ما موجب کفر نیست اگر آن اسلام که اظهار شهادتین باشد محقق شود، کفر اسلامی نخواهد بود و اگر ان ایمان به حقانیت ما جاء به النبی هم بود، فی الجمله کفر ایمانی هم محقق نیست. این دو نوع جحد.

جحد سوم، جحد یک عالمی است که منصفانه تحقیق کرده است، بررسی کرده است، مطالبی را دیده است اما نتوانسته است، به یقین برسد، جحد می کند، این چنین جحدی هم باز چون عن لجاجة نیست، موجب کفر نخواهد بود، اگر این دانشمند شهادتین را می گوید، کفر اسلامی ندارد، اگر این دانشمند، می گوید **اشهد أن ما جا به النبی حق**، باز کفر ایمانی هم ندارد، او عالمانه اگر چه خطا کرده است، مطلبی را جزء ما جاء به النبی نمی داند، نه این که بگوید جاءبه النبی ولی من آن را قبول ندارم، پس آن دانشمندی که یکی از امور ضروری غیر از اصل توحید و نبوت که اساس است، آن ها را اگر منکر شد، عالمانه ولی فی الجمله اقرار داشت، که ما جاء به النبی حق است و لا ریب فیه، نمی توان حکم به کفر او نمود، ما مباحث مربوط به تکفیر را و احکام مترتبۀ بر آن را مفصلا قبلا بررسی کرده اییم، در این جا آنچه به یک عالم محقق دینی و دانشمند روشن فکر مؤمن به ماجاء به النبی سفارش می شود این که اگر چیزی را نتوانست با دلیل و برهان ببپذیرد، انصاف علمیش درست بود، در عین حال انکار نکند، او اعلام توقف کند، نه انکار. بگوید ادله را دیده ام، منصفانه بینی و بین الله بررسی کرده ام، به نتیجه ایی نرسیده ام، در این مسألۀ خاص اعتقادی، در چنین جایی به او در روایات توصیۀ به توقف می شود، اگر این چهار جوب را که ما از آیات کریمۀ قرآن مجید و از روایات شریفۀ اهل بیت علیهم السلام استفاده کردیم، و در جمع بندی، به این نتیجۀ رسیدیم، آن بلای خانمان سوز، تکفیر و تفسیق و توهین از بین ما رخت بر می بندد، حاضر نخواهیم بود هر کسی را که با ایده و عقیدۀ ما، با برداشت ما از دین مخالفت داشت، و لو مخالفتش به جا نباشد، او را حکم به تکفیر کنیم.

هذا تمام الکلام در نظر ما، پس از بیان فرمایش شیخ اعظم، رضوان الله تعالی علیه در قسم دوم از مسائل اعتقادیه و آن جایی بود که **یجب الاعتقاد و التدین به اذ اتفق حصول العلم به کبعض تفاصیل المعارف،**

[وجوب معرفت در اصول اصول دین]

اما قسم اول باز اجازه بفرمایید نخست فرمایش حضرت شیخ را مفصل در این باره توضیح بدهیم تا بعد ببینم جای تعلیقه ایی، توضیحی یا نقدی هست یا نه.

[بررسی عبارت شیخ در این قسم]

**و اما القسم الاول الذی یجب فیه النظر لتحصیل الاعتقاد**، آن قسمی که ما لازم و واجب است که در آن ها علم و آگاهی پیدا کنیم، به نظر و استدلال و دلیل وارد شویم، تا اعتقادات مبتنی بر نظر و استدلال را تحصیل کنیم، این قسم اول.

**واما القسم الاول الذی یجب فیه النظر لتحصیل الاعتقاد**، در اینجا ایشان دو مرحلۀ بحث را مطرح می کند، دو مقام را،

**فالکلام فیه، یقع تارةً بالنسبة الی القادر علی تحصیل العلم، و اخری بالنسبة الی العاجز**، مقام اول بحث در قادر به تحصیل به علم است، همین مقام اول که بحث قادر به تحصیل علم است، در دو موضع خواهد بود:

**الاولُ فی حکمه التکلیفی، و الثانی فی حکمه الوضعی، من حیث الایمان و عدمه، فنقول و اما حکمه التکلیفی** آیامی توان در این در این بخش از امور اعتقادیه به ظنون اعتماد کرد؟

شیخ اعظم می فرماید **فلا ینبقی التأمل فی عدم جواز اقتضاره علی العم بالظن فمن ظن، بنبوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم، او بإمامة احد من الائمة صلوات الله علیهم فلا یجوز له الاقتصار،** نمی تواند به این ظنون خودش اقتصار و اکتفا کند، بلکه بر او واجب است، زیادة النظر تحقیق بیشتری کند **و یجب علی العلماء امره بزیادة النظر**، اگر عالمی دید، مردی یا زنی، در این امور اعتقادیه در حد ظنون اکتفا کرده است، باید او را امر به زیادۀ نظر کند، **لیحصل له العلم**، تا برای او علم حاصل شود.

هذا و للکلام تتمة ان شاء الله در جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.